

● نقد کتاب

درس‌های سیاست خارجی

دکتر محمدجواد لاریجانی، انتشارات مشکوة، پاییز ۱۳۷۷، چاپ اول.

که درک و فهم مطالب را به سادگی ممکن می‌سازد و دیگر آن که نویسنده در پایان هر فصل، خلاصه‌ی فصیح‌تر از متن همراه با راهکارهای پیشنهادی را ارائه می‌دهد.

اولین مطلبی که تعجب خواننده‌ی این کتاب را بر می‌انگیزد آن است که نویسنده در شرح یکی از ویژگی‌هایی که برای ایجاد و القای «فضای فکری» بر می‌شمرند، به این نکته اشاره دارد که «بسیاری حکومت را با دارالحکومه اشتباه می‌گیرند!» این «بسیاری» چه کسانی هستند؟ و خطاب به چه طیفی از مردم است. کسی که دانشجوی تاریخ، علوم سیاسی و یا روابط بین‌الملل نیست که علاقه‌ی به مطالعه‌ی چنین کتاب‌هایی ندارد و اگر چنانچه دانشجوی طلبه‌ی این علوم است، واضح است که القبای علم سیاست را می‌داند.

از آنجا که نویسنده به درستی معتقد است «هر تحرکی در سیاست خارجی شامل [مستلزم] چهار عامل اصلی است»، بنابراین در

دکتر محمدجواد لاریجانی ظاهراً آخرین اثر خود را با نام «درس‌های سیاست خارجی» به زیور طبع آراسته‌اند. همان طور که ایشان در مقدمه‌ی کتاب متذکر شده‌اند، محتوای کتاب مجموعه مباحثی است که برای دانشجویان روابط بین‌الملل و علوم سیاسی، در کلاس‌های درس دانشکده‌های مختلف ارائه شده و اکنون در مجموعه‌ی مدونی با عنوان «درسنامه» عرضه شده‌است.

مباحث مطروحه در کتاب در بردارنده‌ی بخشی - اعم از جزئی یا کلی - از مطالب و مباحثی است که در دیگر آثار نویسنده، به طور مبسوط مورد توجه بوده‌است و ارجاعات هر درس یا فصل هم همین موضوع است. بنابراین شاید بتوان گفت که مبحث و مطلب نو و جدیدی در این کتاب مطرح نشده‌است. با این حال باید اعتراف کرد که از ویژگی‌های کتاب «درس‌های سیاست خارجی» نثر روان و سبک ساده‌نویسی آن است

سه فصل اول کتاب به تشریح این چهار عامل اصلی پرداخته که عبارتند از:

۱. شناخت محیط بین‌المللی و فهم وقایع جهانی

۲. تهیه «استراتژی ملی» برای تأمین

منافع ملی

۳. تهیه‌ی طرح‌های عملیاتی جهت

تحقق استراتژی ملی

۴. سازماندهی و هدایت نیروها برای

تحقق طرح‌های عملیاتی

نویسنده در فصل چهارم در مبحث

جالب توجه و در عین حال جدید نقد وضعیت

دیپلماسی کشور که یکی از نقاط قوت مباحث

کتاب است در قالب روشی عمل‌گرا به ارزیابی

همان چهار عامل اصلی در سیاست خارجی

ایران پرداخته‌اند و چه خوب بود اگر نویسنده‌ی

محترم به دیگر متغیرهای دخیل در ضعف

سیاست خارجی هم اشاره می‌کرد.

اصولاً انتقاد از خود و بازنگری

ضعف‌ها، کاستی‌ها و ناکارآمدی‌ها، آن هم به

طریق علمی و به دور از جنجال‌های تبلیغاتی و

یا غرض‌ورزی‌ها، عمل و شیوه‌ی بسیار مطلوبی

است، که خوشبختانه نویسنده به این مسأله

توجه داشته و به نحو شایسته‌یی هم آن را به کار

گرفته‌است. وی در شروع این نقد به درستی به

این مسأله‌ی مهم اشاره دارد که «دولتمردان ما

برای پذیرش هر مسؤولیتی آمادگی دارند.» (ص

۱۱) البته به نظر می‌رسد که تنها دولتمردان ما

نیستند که برای پذیرش هر مسؤولیتی آمادگی

دارند، زیرا از آنجا که «هنر نزد ایرانی‌ها است و

بس»، نه تنها دولت‌مردان که همه‌ی ایرانیان با

تکیه بر همین «هنرمندی»، خود را شایسته و

آماده‌ی پذیرش هر مسؤولیتی می‌دانند و

همان‌طور که نویسنده اشاره کرده‌است، هیچ

شأن و اعتباری هم برای علم و فن و مهارت

قایل نیستند و به همین دلیل مسؤولین اهمیتی

برای کار کارشناسان، نه تنها در وزارت امور

خارج، بلکه در هیچ سازمان و نهاد دیگری،

قایل نمی‌شوند. شاید به دلیل همین بی‌توجهی

بوده‌است که دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

وزارت امور خارجه که آقای دکتر لاریجانی خود

از مؤسسان آن بوده‌اند، به نوشته‌ی خود ایشان،

«سال‌های اخیر به صورت یک مرکز انتشارات یا

محل تشریفات در آمده‌است.» اما به نظر

می‌رسد که با تحولات و تحولاتی که به تازگی

در این مؤسسه صورت گرفته، دفتر مطالعات

می‌رود تا مسیر درست خود را پیدا کرده و تعامل

سیاسی خود را با روابط خارجی کشور برقرار

سازد.

نویسنده یکی دیگر از دلایل ضعف

دستگاه دیپلماسی کشور را عدم همکاری و

هماهنگی دیگر وزارت‌خانه‌ها، سازمان‌ها و

حیثیت بین‌المللی دولت و کشور مربوطه سروکار دارد.

از دیگر موارد ضعفی که نویسنده برای دستگاه سیاست خارجی برشمرده است، حاکمیت ذهنیت یا ذهنیت‌های کلیشه‌یی و بینش نادرست نگاه ما به اوضاع جهانی است. در فصل مربوط به علل ضعف دستگاه دیپلماسی در صفحه‌ی ۱۲۶ می‌خوانیم که:

«علت ناکامی ما - تا آنجا که به خودمان مربوط می‌شود - ناشی از ذهنیت نادرستی است که در دیدن اوضاع جهانی داریم؛ ذهنیتی که دنیا را به دارالاسلام و دارالکفر، دوست و دشمن، انقلابی و استکباری تقسیم می‌کند و حیثیت سیاست خارجی را [نه] صرفاً در بیان - بلکه در پخش بیانه‌ها و اعلام مواضع حق مدارانه - می‌داند.»

در عین حال مولف در انتهای مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد:

«هرکس در کار سیاست خارجی نظام فعالیت می‌کند، توفیق احساس مرزبندی کفر و ایمان و در لشکر «الله» قرار گرفتن را پیدا می‌کند و من این تجربه را شیرین‌ترین لحظات عمر یک مسلمان می‌دانم.» (ص ۲۳)

اگر نویسنده معتقد است که توفیق احساس مرزبندی کفر و ایمان شیرین‌ترین لحظات عمر یک مسلمان است، پس چگونه و

نهادهای با وزارت امور خارجه معرفی می‌نماید، اما به این موضوع نمی‌پردازد که چرا ارتباط ارگانیک و سازمانی مناسبی بین سازمان‌های دیگر با وزارت امور خارجه وجود ندارد و این که اشراف وزارت امور خارجه بر اقدام‌ها و تعاملات سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی در صحنه‌ی خارجی چه اندازه است و تا چه اندازه باید باشد و آیا اصولاً قاعده و ضابطه‌یی برای این اشراف وجود دارد یا خیر؟

در مورد سهم و نقش بخش خصوصی هم ایشان پیشنهاد می‌کند که مثلاً «اگر نظام مالی - بانکی و سرمایه‌گذاری ویژه‌یی برای بارزگانی عرب منطقه داشته باشیم، بدون شک می‌توانیم بخش قابل توجهی از سرمایه‌ی آنان را همواره جذب نماییم...» (ص ۷۷) سؤال این است که واقعاً نقش و مسؤلیت وزارت امور خارجه در این گونه موارد چیست؟ تا آنجا که بنده اطلاع دارم، وزارت امور خارجه‌ی کشورهای نظیر آمریکا، انگلستان، فرانسه و غیره اشراف وسیع و همه‌جانبه‌یی بر اقدام‌ها و تعاملات بازیگران غیردولتی و غیررسمی کشور خویش در صحنه‌ی بین‌المللی دارند و اعمال و تصمیمات برون‌مرزی بخش خصوصی به دقت تحت نظارت و هدایت وزارت امور خارجه‌ی آن کشورها قرار دارد، چرا که نه تنها این موضوع مستقیماً با منافع ملی کشور، بلکه با اعتبار و

بشر» در نظریه‌ی هگل - فوکویاما و مفهوم ارتباطات مک لوهان و مفهوم «حکومت» که به خود دکتر لاریجانی تعلق دارد پرداخته شده‌است.

در بحث تمدن غربی و وضعیت و تحولات آینده‌ی آن، دکتر لاریجانی نظریه‌ی توین‌بی را که تمدن غربی را در حال افول و اضمحلال پیش‌بینی می‌کند، مبنا قرار داده و بر همین اساس نظریات هانتینگتون و بودریار در باب غایت شکوفایی تمدن غربی و در حال‌گذار از مدرنیته به فرامردن را زاییده‌ی ذهن سیاستمداران غربی دانسته و می‌نویسد: «تمدن لیبرال بیش از آن که در عالم واقع تحقق داشته باشد، به ظاهر در ذهن سیاستمداران غربی برجستگی دارد» و نتیجه می‌گیرد که «لذا ادعای تحرک طوفانی این تمدن دلیلی ندارد». اگر چنانچه تمدن غربی در حال افول است و به سوی تجزیه و اضمحلال پیش می‌رود، یا در عالم واقع تحقق ندارد، پس نگرانی از بابت برخورد آن با تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و غلبه‌ی آن بر تمدن‌های اخیر باید بی‌مورد باشد.

نویسنده یکی از دلایل ضعف و فتور و در حال افول بودن تمدن غربی را آن می‌داند که «از لحاظ پذیرش عمومی، عقلانیت لیبرال مورد تردید جدی است و مردم به سوی عقلانیت‌های غیرلیبرال گرایش دارند.» (ص ۳۱۲) اما در عین

چرا حاکمیت این ذهنیت را یکی از اسباب و علل ناکامی سیاست خارجی قلمداد می‌کنند؟ یکی از مسایل بسیار مهمی که صاحب‌نظران علم سیاست کمتر به آن پرداخته و یا حتی از آن غافل بوده‌اند، موضوع فهم وضعیت و موقعیت کلی یک ملت در جایگاه جهانی است، یا آن طور که نویسنده مطرح کرده‌است، «در کجا قرار داریم؟» (ص ۱۹۷)

خوشبختانه نویسنده به این مهم توجه خاصی مبذول داشته و برای تعیین جایگاه جهانی ایران اسلامی، که خاستگاه «نهضت احیای اسلام» است و ظهور و تولد تمدن نوین اسلامی را نوید می‌دهد، به بحث تمدن‌ها پرداخته و فصل ششم کتاب را با عنوان «زمینه‌های ظهور تمدن جدید»، با هدف فهم وقایع و طراحی راهبرد ملی برای کشور به آن اختصاص داده‌است. در این بحث به مفهوم تمدن و تحولات و ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه آرنولد توین‌بی و هانتینگتون پرداخته شده و در عین حال مؤلف ضمن بیان تئوری خود درباره‌ی شکل‌گیری تمدن‌ها، به رابطه‌ی تمدن جدید اسلامی با تمدن غربی و چالش‌های آن اشاره نموده‌است.

در فصل‌های هفتم و هشتم به شرح چهار محمل مفهومی تمدن، یعنی مفهوم تمدن از نظر توین‌بی - هانتینگتون، مفهوم «روح تاریخ

روزبه روز قدرت جذب بیشتری می‌یابد؟ به نظر می‌رسد که به مصداق مثل «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد»، ما نباید تمدن غربی را ضعیف و روبه افول و اضمحلال قلمداد کنیم، باید این نظر مؤلف را پذیرفت که تمدن غربی و عقلانیت لیبرال در حال توسعه‌ی بیشتر است و قدرت جذب بیشتری پیدا می‌کند و در حال غلبه بر اذهان اکثر سکنه‌ی روی زمین است، در این صورت می‌توانیم خود را برای رویارویی احتمالی تمدن‌ها آماده و مسلح کنیم.

کتاب «درس‌های سیاست خارجی» هر چند کم حجم است - یا توجه به مسایل مهم مطروحه در آن - اما پرمحتوا و جذاب و خواندنی است، کوشش‌های دکتر لاریجانی را در فراهم آوردن این مجموعه‌ی مهم و جالب ارج می‌نهیم و امیدواریم که به نحو احسن مورد استفاده‌ی علاقه‌مندان و به ویژه دانشجویان علم سیاست و روابط بین‌الملل قرار گیرد و همه محصلان این علوم درس‌های استاد را به گوش جان نیشوند.

دکتر ایرج ذوقی

حال آقای دکتر در نقد نظریه‌ی مارشال مک لوهان، مبنی بر حاکمیت نوعی عقلانیت جهانی واحد در دهکده‌ی جهانی، پیش‌بینی می‌کند که: «اگرچه ممکن است صورت کامل این عقلانیت جهانی واحد بر ما مکشوف نباشد، اما از روی تحولات می‌توان فهمید که، زبان انگلیسی توفیق خوبی دارد که زبان دهکده باشد و عقلانیت لیبرال با توجه به توسعه‌ی که پیدا کرده است و توجه به این که جریان اطلاعات ظرفیت عمده‌ی خود را در اختیار آن قرار داده است، به تدریج ذهن اکثر سکنه‌ی روی زمین را مجذوب خود نماید. علاوه بر این نوعی «تسامح» نهادینه در این عقلانیت نهفته است که به آن قدرت جذب بیشتری می‌بخشد.» (ص ۲۸۹)

سؤال این است که کدام نظر نویسنده را باید پذیرفت؟ این که عقلانیت لیبرال مورد تردید جدی مردم است و مردم به سوی عقلانیت‌های غیرلیبرال گرایش دارند، یا این که عقلانیت لیبرال توسعه یافته و به تدریج ذهن اکثر سکنه‌ی کره‌ی زمین را مجذوب خود می‌کند و به علت تسامح نهادینه شده‌ی موجود در آن هم



پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی